

هفت اقلیم

۳۹.

فرمود که آن یک را جهت حقی که ثابت کرده و دیگری را به وسیله راستی که گفت بگذارید *

- و ایضاً فتح ماوراءالنهر است که قتیبه بن مسلم را امیر خراسان ساخته حکم نمود که با جنود موفور رفته ماوراءالنهر را مفتوح گرداند - و قتیبه ابتداء قاشکند را مع توابع فتح نموده - و بعد از آن با خواهرزاده خاقان که در دست هزار مرد جرار بحدود فرغانه آورده بود مقاتله نموده مغلوب گردانید - و پس از آن بخارا را مسخر ساخته بر اهل طالقان سنولی گردید و بر اثر آن مردم خوارزم را متقاعد گردانیده لشکر به سمرقند کشید - و حاکم آن ولایت بعد از محاصره طالب مصالحه شده قبول نمود که هر سال هزار هزار درم و سه هزار برده تسلیم نماید - و همچنین جزیه بر مردم سند قرار داده نوای ۱۰ معاودت بر افراخت *

- فوت حجاج در زمان ولید بن عبد الملک در شوال سال صد و نه هجری بوده - و پنجاه و چهار سال عمر داشته و بیست سال امارت نموده - نقل است که چون حجاج پهلو بر بستر ناتوانی نهاد از منجمی پرسید که از اوضاع کواکب امسال چه مشاهده می افتد - گفت عنقریب ملکی ۱۵ بمیرد که او را کلیب لقب باشد - حجاج گفت بخدا سوگند که مادر مرا در ایام طفولیت کلیب میخواند - منجم گفت والله که تو خواهی مرد - حجاج گفت چون من خواهم رفت باری ترا پیش از خود روان سازم و بفرمود تا آن مرد نامراد را بقتل رسانیدند - محمل زندان بی سقف از جمله مخترعات شوم اوست *

جریر و فرزدق

در سلک مشاهیر شعرای عرب النظام داشته اند - و پدر جریر عطیه ۲۲

Haft Iqlim, Fasc. I.

- نام داشته - و کنيتش ابو جريرة بوده - و فرزند هاشم نام داشته -
 و کنيت ابونواس بوده - و پدرش را مالک بن صعصعه تميمي گفتندی -
 و صعصعه در جاهليت بغايت عظيم القدر بوده - و اول کسی که از آن قبيله
 ايمان آورده می بوده - و ابن عبد البر در کتاب استيعاب صعصعه را در سلک
 صحابه انتظام داده - و فرزندق نیز بسيار عالی همت و صاحب احتشام
 ميریسته - و طوايف ازام با وی در کمال عزت و احترام سلوک میفرموده اند -
 چنانچه وقتی تميم بن زيد که از جانب حجاج بايالت سند مامور
 گشته بود ببصره آمده حکمی داشت که هرکرا از آنشهر خواهد با خود
 ببرد - قضا را پسر پيرزالی را جهت اين خدمت نوشته بود - و آن عجزه
 در بحر اضطرار غوطه خورده نزد فرزندق آمد و گفت که مرا از حاصل جهان
 همين يکنفر زنده است و رجه معيشتم از شغل دست رنج اوست -
 الحال تميم نامزد ساخته که او را درين سفر همراه برد - اميد بتوجه تو دارم
 که مرا ازين غرقاب دست گيري و ملتزم مرا در پذيری - فرزندق وی را
 مطمئن ساخته در فور مکتوبی بتميم نوشته التماس خلاصی پسر پيرزال که
 جنيس نام داشت فرمود و تميم چون آنشخص را بخصوصيت نمی شناخت
 فرمود که جنيس نام در اين لشکر چند کس است - گفتند سيصد نفر - گفت
 همه را نزد فرزندق بريد - و دعا گوئيد که ما بشکرانه آنکه تو التماس يکنفر
 کرده بودی جمله را از خدمت اين سفر معاف داشتيم - در حبيب السیر
 مسطور است که هاشم بن عبد الملک در ایام ابيالت پدر با برادر خود
 ۲۰ ولید بگذارند حج اسلام قیام نمود - و در وقت طواف خانه هر چند سعی کرد
 به واسطه ازدحام طواف انام استلام حجر او را میسر نشد - هرآینه با جمعی
 از اعيان شام بر مذهبی نشسته بظاره خلایق مشغول گردید - در خلال
 ۲۳ احوال امام زين العابدين عليه السلام پيدا شده - بهر طرف که توجه می نمود

مردم رعایت ادب بجای آورده از سر راه دور میگشتند - یکی از اهل شام که امام علیه السلام را نمی شناخت از هشام پرسید که این کیست که فرق انام او را اینمقدار اعزاز و احترام می نمایند - هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بخدمتش میل فرمایند تجاهل کرده گفت مرا بحال این شخص معرفی نیست - فرزلق که در آن مجلس حاضر بود *

گفت من می شناسمش نیکو - زوچه پرسی بسوی من کن رو
و شامی بوی مذوجه شده فرزلق قصیده در مقبت وی بگردانید که این
چند بیت ترجمه آنست *

میوه باغ احمد مختار لاله باغ حیدر کرار

جد او را بمسند تمکین خاتم الانبیاست نقش نگین ^{۱۰}

هست از آن محشر بلند آئین که گذشتند زواج علیین

حب ایشان دلیل صدق و وفای بغض ایشان نشان کفر و نفاق

ذکرشان سابق است بر افواہ بر همه خلق بعد ذکر اله

سر هر نامه را رواج افزای نام ایشانست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق ^{۱۵} باشد از یمن نام شان رونق

همه عالم گرفته پرتو خور گر ضروری ندید از چه ضرر

شد بلند آفتاب بر انلاک بوم گرزو نیسافت بهره چه باک

چون هشام این قصیده استماع نمود بر حبس فرزلق فرمان داده وی را

مقید گردانید - و حقیقت آن قضیه بسمع شریف امام زین العابدین

رسیده دو هزار درم نود فرزلق فرستاد - و فرزلق رقم قبول بر آن ناکشیده ^{۲۰}

بر زبان آورد که من جهت مثنویات اخروی این ابیات در سلک نظم کشیده ام

نه از برای اخذ مزخرفات دنیوی - و امام ویرا بنویس و روان چنت

و مثنویات اخروت مطمئن خاطر ساخته کرت دیگر آن زر را بوی فرستاده * ^{۲۳}

• نظم •

گفت ما اهل بیت احسانیم هر چه دادیم باز نستائیم
 آفتابیم بر سپهر علا نغند عکس ما دگر سوی ما
 چون فرزوق بآن وفا و کرم گشت بینا قبول کرد درم
 ۵ در فصل الخطاب از شیخ الحرمین ابی عبدالله القرطبی مرویست که
 گفت بر تقدیری که فرزوق را بدرگاه حق غیر این عمل نباشد ببهشت در
 خواهد آمد - در کتاب کامل آمده که روزی حسن بصری و فرزوق بجنازه
 میتی حاضر شدند - فرزوق گفت میدانی مردمان چه میگویند - میگویند که
 با این جنازه بهترین مردم و بدترین مردم حاضر اند - حسن فرمود - حاشا که
 ۱۰ من بهترین مردم باشم و تو بدترین مردم باشی - لیکن برای این روز چه
 آماده ساختی - گفت شصت سال است که کلمه لا اله الا الله را ورد خود
 ساخته ام - گویند بعد از فوت او را بخواب دیدند و از احوال او پرسیدند
 گفت جهت ورد کلمه لا اله الا الله حق تعالی لباس مغفرت در من
 پوشانید - و او بسن صد سالگی در سال صد و دوازده هجری وفات یافته
 ۱۵ و جریر نیز در همین سال از عالم فنا بجهان بقا نقل کرده - و فرزوق بفتح فا
 و سکون زاء و فتح دال مهمله پاره‌های نان و ریزه‌ها را میگویند - چون
 وی قصیر القامت و حقیر الحجته بود هر آینه او را فرزوق میگفته اند - و با
 این نسبت روی پر شکنجی داشته - چنانچه شخصی از روی هرل گفته
 که یا ابا فراس شکنجهای روی تو مانند فرجهای عورات می نماید - گفت
 ۲۰ که فرج مادرت را ملاحظه نمای که کدامست - و دیگری از اهل آن دیار
 زرقاست که نور باصره اش قاسه منزل احساس اشیا میکرده - و نمرد
 علیه اللعنة نیز از آن دیار بوده - و چندی از فراغته مصر را نیز از پمامه

هرموز

- از امهات جزایر بحر فلرس است - ابتداً اُرد شیر بابکان بر ساحل
 دریا شهری ساخته موسوم به هرموز گردانید - چون از ممر دزدان و مفسدان
 همیشه خللی بر آن راه می یافت هرآینه ملک قطب الدین نامی که
 حاکم آنجا بود به بندر جرون که الحال هرموز عبارت از آنست رفته متوطن
 گردید - اما در مجمع الانساب آمده که ایاز نام ترکی از غلامان امیر محمود
 قلاتی بندر جرون را دارالملک ساخته - و در زمان سلطنت سلطان شهاب
 الدین بن سلغر شاه که معاصر سلطان یعقوب بود بامداد رئیس نور الدین
 هرموز بنحمت تصرف فرنگیان آمد - باعث آنکه چون سلطان شهاب الدین
 بر مسند حکومت تکیه زد دست بعنف و عذاک و جور و بیداد دراز کرد
 ۱۰ - اعمال ناشایست از وی بحصول پیوست - و رئیس نور الدین چند مرتبه
 ویرا نصیحت کرده موثر نیفتاد - لاجرم جمعی نزد فرنگیان کووه فرستاده
 ایشانرا در گرفتن بندر جرون اغوا نمود - و ایشان اینمعنی را غنیمت
 دانسته با جنود موفور بر کنار دریای جرون آمده در روز قلعه بنا نهادند -
 و اهل هرموز چند کت جنگهای مردانه نمودند - اما کاری از پیش نتوانستند
 ۱۵ - لاجرم قطع تعلق کرده به بندر کشم گریختند - و فرنگیان بر هرموز
 مستولی گردیده بنابر مصلحت وقت پادشاه هرموز را طلب داشتند
 بشرطی که حاصل زکات سه حصه فرنگیان و یک حصه هرموزیان را باشد -
 و پادشاه از صلاح و رضای ایشان تجاوز ننماید - بعد از انعقاد عهد و میثاق
 هرموزیان سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان تورانشاه را که
 در آنزمان بساطت برداشته بودند آورده در هرموز سکونت نمودند -
 و از آن زمان تا حال ملوک آن دیار در غایت بیقدری و بی نصیبی روزگار ۲۲

میگذرانند - و از سلطنت همین اسمی دارند - و نسب سلاطین هرموز
 بملک رکن الدین محمود قلانی میپیوندد - در مجمع الانساب آمده که چون
 سلطنت هرموز به سلطان شهاب الدین که آخرین سلاطین قدیم هرموز بود
 و بغایت هموار و کم آزار میزنست رسید ملک رکن الدین که همتی شگرف
 و تدبیری راسخ داشت بسیاری از مردم ویرا بدانه و دام احسان و انعام
 ۵ صید و رام خود ساخت و بدان نیز اتفاقا نا کرده رسولان بر انگیزخت و فامها
 در کار کرد تا دل خاتون ویرا نیز بدست آورد - و قدری زهر فرستاد تا در کار
 شهاب الدین کرد - و در سال ششصد و چهل و هفت بی مغازی هرموز را
 منصرف گشته قیس و بحرین و جلفا را نیز اضافه ساخت و سی سال
 ۱۰ حکومت نمود و در ششصد و هشتاد و پنج در گذشت - و از اهل آن
 مکان که درین عصر و زمان زبان بشهد شهر شیون ساخته اند یکی

رئیس نور الدین

است که بفصاحت بیان و طلاقت لسان بر امثال و اقران رجحان
 دارد - و گاهی بذاتر آزمودن طبع گوش و گردن عروس طبیعت را به لای
 ۱۵ نظم زیب و زینت داده نوزی تخلص میکنند - این چند بیت از آنجمله
 است *

نظر پیر و جوان ای گل رعنا با تست

پیر گردی که جوانی و نظرها با تست

و له

از گریه ام سپهر برین سرنگسور شود

گر نه خدنگ آه من آنرا ستون شود

هر شب فروزم از شرز آه کوکبی
 باشد بکوی وصل مرا رهنمون شود
 نوری همیشه با دل خویشت نزاع چیست
 هرگز کسی معارض دیوانه چون شود

و ایضاً

فهمی

است - که خالی از فهمی و طبیعتی نیست - شعر مایل بوسطی

* شعر *

میگوید - آزان جمله است *

کشید دلم ز تو آزار گرفتاری	کفون که خوی تو شد مایل دل آزاری
که غیر من نکند هیچکس خریداری	متاع جور تو دارد بجان زبان و خوشم
حرام باد برو لذت گرفتاری	جدائی از ز جفایت طلب کند عاشق
پی تسلی دل رخنه در وفاداری	زبان خواهش من لال باد تا نکند

و نه

یا رب دردی که دل بدان خوش گردد

۱۵ سوزی که سراپای من آتش گردد

در بوقت محنتم گدازان چندان

کین قلب ز ناسره بیعش گردد

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان مخفی نماید که مملکت هندوستان

مشترکست میان اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم - و چون دکن و گجرات

و دیگر ولایات داخل این اقلیم است واجب دید که درین وقت معجمی

از آن ولایات بیان کرده باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بدان اقلیم

دارد مذکور سازد *

دکن

مملکتی است که در حیطة ولایاتش از هر جهت مقصود تمنا میسر است - و از هر طرف منظور خاطر در نظر - غنچه امید دل از هواش شگفته - و نسیم فضایش غبار ملال از ساحت خاطرها رفته * شعر *

هر آنکه لذت آب و هوای آن دریافت
نه گلستان ارم بآیدش نه خلسد برین

و در دکن سی صد و شصت قلعه است که هر کدام سر تفوق بقله قلعه سما و قله قبه جوزا بر افراخته اند * شعر *

در اطراف ممالک قلعهها دارد برآورده

همه بنیاد آن از سد ذوالقرنین محکمتر

رسیده قعر خندقهای آن تا تازک ماهی

گذشته سقف ایوانهای آن از گوشه محکور

و چون مردمی که قابل ایراد باشند از آن ولایت بر نخاسته اند هرآینه مجملی از احوال سلاطین آن مملکت مذکور میسازد *

۱۵ اول کسیکه از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردیده سلطان

علاء الدین خلجی بوده - و دیوگیر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات

دیگر پرگنات تا زمان سلطان محمد تغلق تعلق بمسلاطین دهلی داشته -

و در آخر زمان دولت او حسن کانکر که از جمله ملازمان سلطان بود بر آن

دیار استیلا یافته خود را بمسلمان علاء الدین مخاطب ساخت - و از زمان

۲۰ استیلای وی که در سال هفتصد و چهل و هشت بوده تا زمان تحریر که

از هجرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم هزار و یکسال گذشته بیست

۲۲ و یک تن بحکومت و دارائی ملک دکن متمکن گردیده اند - و ازین

جماعت بعضی در شهر گلبرگه و بوخی در شهر بیدر و جمعی در احمدنگر و چندی در تلنگ و قومی در براز بلوازم امور حکومت پرداخته اند - چنانچه مجلسی از هر طبقه در محل خویش رقم زده کنگ بیان خواهد گردید •

طبقه اول ملوک گلبرگه است - و اول ایشان

علاء الدین حسن

است - چون صاحب عیون التواریخ نسب وی را بدیمن بن اسفندیار میرساند هرآینه آن سلسله بدیمنی اشتهار یافته اند - و سلطان علاء الدین ابتداء ملک عماد الدین سرتیز را که سلطان بدفع او مامور ساخته بود بقتل آورده دیوگیو را متصرف گردید - و پس از آن کسان فرستاده گلبرگه را نیز • مسخر ساخت و بر اثر آن شهر بیدر را با چند موضع دیگر بعیز ضبط آورد - و بعد از بیست و یکسال که بسیاری از گردن کشان و زمین داران را مطیع و مفقاد خود گردانید رخت بعالم بقا کشید - و بعد از وی ولد ارشدش

سلطان محمد شاه

بر سریر سلطنت نشسته همگی عمت مصروف بقسطنطین بلاد و احوالی • مراسم جهاد نموده ولایت بسیار داخل بلاد خود ساخت - تا بعد از هژده سال و هفت ماه دست اجل قبای بقارا از بر او دور کرده روی بوادی خاموشان نهاد •

مجاهد شاه

بعد از پدر قائم مقام گردیده ابتداء قاخت بولایت بیجاگر برده غنیمت • بسیار بدست آورد - و رای کشن که پیشوای اهل عصیان بود انقیاد را

حصا ناموس ساخته قلعه را تسلیم نمود - در خلال این احوال منتهیان خبر آوردند که بعضی متمردان با اموال موفور بیکی از کوههای شامخ آن ولایت متحصن گردیده اند - سلطان داؤد خان را که ابن عم وی میشد بر راه گریز متمردان گذاشته خود بذهب و غارت مشغول گردید - و پس از تقسیم غنایم داؤد خان را که در محافظت راه تبارک ورزیده بود مخاطب ساخته امراض بسیار نمود - و داؤد خان کیفه سلطان در خاطر گرفته شبی در خلوت سرای وی در آمده او را بزخم خنجر هلاک ساخت - مدت سلطنتش یکسال و یکماه و نه روز بوده *

داؤد شاه

۱۰ بعد از مجاهد شاه بر اورنگ اپالت قرار گرفته گروهی از مقربان را با خود موافق ساخت - و خواهر مجاهد شاه جهت باز خواست خون برادر بعضی از امرا را بفریفت تا در مسجد جامع ویرا از پلی در آوردند - ایام حکومتش یکماه و سه روز بود *

سلطان محمود بن حسن شاه

۱۵ نوزده سال حکومت نموده راه آخرت پیش گرفت - از خصومیات احوال او چیزی که قابل ایراد باشد بظرف نیامده *

سلطان غیاث الدین

بجای پدر بر مسند سلطنت تکیه زده جمیع سپاه سر عبودیت بخاک راه وی نهادند - مگر غلامی لعلچی نام که بعزید اختصاص قرب و منزلت ۲۰ اختصاص داشت میخواست که دولت ازو ببردش منتقل شود - لاجرم جهت نفع این اراده دعوتی ترتیب داده سلطان را بمهمانی طلبید -

و در خلوت وی را بدست آورده چشم جهان بین او را میل کشید - و سلطان شمس الدین را در هفتصد و نود و نه به حکومت برداشت - مدت سلطنتش یکماه و بیست روز بود *

سلطان شمس الدین

و چون سلطان شمس الدین بسعی لعلچی به حکومت نشست ^۵ برادران وی فیروز خان و احمد خان واهمه کرده بقلعۀ سگر رفتند - و از آنجا لشکری فراهم آورده بر سر برادر خود آمدند - و سلطان شمس الدین اینانرا استقبال نموده بعد از محادثات صغیر و موازات طرفین سلطان شمس الدین انهرام یافته معامله بمصالحه انجامید - و پس از آن هر سه برادر بشهر در آمدند - و بعد از چند روز سلطان نقض عهد نموده میخواست که ^{۱۰} برادران را بدست آورد که فیروز خان پیش دستی کرده در وقتی که مسند امارت را خالی یافت با مردم خود جرأت نموده بر تخت سلطنت نشست - و سلطان شمس الدین بعد از چند روز بقتل رسیده سلطنت بر فیروز شاه قرار گرفت - مدت سلطنتش پنجاه و هفت روز بوده *

فیروز شاه

در سال هشتصد هجری بر مقلای دولت تکیه زده - در عهدش قواعد مروت و رسوم فنوت و مبنای عدل و انصاف رسوخ تمام داشت *

* شعر *

عدل او صفحۀ ایام ز تیغ کرد پاک از اثر درد و دریغ
و او نخست تسخیر بیجانگر را پیش نهاد همت ساخته بکوچ متواتر رفته ^{۴۰}
در کنار دریای کشن فرود آمد - چون عبور ممکن نبود بی اختیار توقف واقع

- شد و رای بیجانگر با لشکر عظیم آمده در آن طرف فرود آمد - و سلطان
ازین موازات و محاذات بسیار ملول گردیده همواره با امرا و دولتخواهان
طریقه مشورت مسلوک میداشت - تا روزی قاضی سراج که یکی از
مخصوصان بود و بمزید شجاعت انصاف داشت بعرض رسانید که عهده
این معامله جز بگروه کشائی مکر و فریب کشوده نشود - و بعد از تمهید
مقدمه با چندی از اقارب که سرایشان اعتماد وثوق داشت از آب گذشته
خود را باشکوهی بیجانگر رسانید - و چون در فن موسیقی مهارت تمام
داشت در خانه مطربان فرود آمد - و بعد از چند روز که رای بیجانگر
جشنی ترتیب داده اهل طرب را طلبید قاضی با اتباع خود همراه مطربان
۱۰ بدان مجلس در آمده لعب چند نمود که رای بیجانگر در مدت عمر خود
ندیده بود - هرآینه منظور نظر گردیده حکم شد که در خلا و ملا می آمده
باشد - و قاضی انتظار فرصت جسته شبی که رای مست بود بخنجر زهرآلود
سینه اش را دریده متابعانش نیز خنجرها کشیده سردارانش را سر بردند -
چون غوغای همدوان بسطان رسید از آب عبور نموده بقیة السیف را علف
۱۵ تیغ بیدریغ گردانید - و چندان غنایم بدست افتاد که محاسب روزگار از
عدد احصای آن عاجز ماند - و در آخر عمر بر سر قلعه ارنکل رفته در سال
آن قلعه را محاصره نمود - و کاری از پیش نتوانست برد - و چون بواسطه
آب و هوا اکثر مردم و چهار پا تباه میشدند هرآینه معاودت نموده بجانب
گلبرگه در حرکت آمد - و رای بیجانگر از مراجعت وی خبردار گشته
۲۰ لشکر بسیار فرستاد تا مداخل و مخارج آن راه را مضبوط ساختند - و کس
بسیاری از سپاه سلطان را مجروح و بیروح گردانیدند و زخمی بساطان نیز
رسانیدند - و امرا بعد از مصفت تمام عنان سلطان را گرفته از آن مهلکه
۲۳ بر آوردند - و سلطان از غیرت بیمار شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد - در خلال

احوال خواست که خانخانان احمد خان را گرفته مقید سازد و پسر خود حسین خان را قائم مقام گرداند که احمد خان آگاه شده خود را بمامن عاقبت رسانید - و سپاه از هر طرف آمده بوی ملحق گردید - و فیروز شاه غلام خود را با بیست هزار سوار و سی سلسله فیل بدفع او فرستاده منہزم برگشت - و فیروز شاه با وجود بیماری در پالکی نشسته خود متوجه شد - و در وقت استراحت صرف طرفین راست شده اکثر لشکر فیروز شاه گریخته با احمد خان پیوستند - و فیروز شاه از مشاهده این حال برگشته بشهر آمد - و کلید قلعه و خزاین را بدست اکبر شهر بدو فرستاد * * شعر *

خرمند آن بود کو در همه کار گهی با گل بسازد گاه با خار
همه لقمه شکر فتوان فرو برد گهی صافی به پیش آید گهی درد * ۱۰

و احمد خان بدولتخانه آمده فیروز شاه او را بر تخت نشانید - و بجواهر زواهر فصیح گوش او را گرانبار ساخته در باب فرزندان خود سفارش فرمود - در همان شب دست قمارت گر اجل متاع زندگانی او را بغارت برد - ایام ایالت او بیست و پنج سال و هفت ماه و بیست روز بوده *

احمد شاه

۱۵

چون سریر سلطنت و مسند ایالت بجلوس احمد شاه بتاریخ هشتصد و بیست و پنج زیب و زیفت یافت طبقات انام از عدل کامل و احسان شامل او آسوده گشتند * * شعر *

در معدلت آن چنان باز شد که کفجشک هم خانه باز شد

و چون در زمان سلطان فیروز شاه از دیورای والی بیجانگری ادبی * ۲۰
بسیار چنانچه نوشته آمد واقع شده بود هرآینه سلطان نخست بعزم انتقام او متوجه گردید - و دیورای که از غرور و استکبار سر بفلک دوار

می سود عنان تماگک از دست داده یکی از معتمدان خود را با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود - و سلطان قلم عفو بر جرایم او کشیده مبلغها بر وی مقرر ساخت که هر سال میداده باشد - و سلطان بعد از مراجعت رفته قلعه کهرله را محاصره نمود - رای کهرله سلطان هوشنگ را بمدد خود طلبیده بشرطی که هر روز سه لگ تفکک جهت مدد خرج بدر میداده باشد - چون هوشنگ نزدیک رسید سلطان احمد از پای قلعه بر خاسته سه منزل عقب نشست - و سلطان هوشنگ بدین قذاعت ناکرده سه منزل دیگر وی را تعاقب نمود - و سلطان احمد را عرق غیرت بحرکت آمده برگشته جنگ در پیوست - و بعد از محاربه عظیم شکست بر هوشنگ افتاده اهل حرمش بدست اهل دکن گرفتار گردید - و سلطان احمد از کمال صورت لشکر خود را از تعاقب باز داشته بعد از چند روز اهل حرم هوشنگ را سامان نموده با پانصد سوار بمندو فرستاد - و در سال هشتصد و سی و هشت مرضی بر ذات سلطان طاری گردید که بعزم درست و نیت صادق از جمیع معاصی و ذنوب توبه کرد - و فرزند بزرگ خود سلطان علاء الدین را در حضور امرا و وزرا بامر سلطنت وصیت کرده در شب سیوم رجب جان بجان آفرین سپرد - مدت سلطنت او دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بوده *

سلطان علاء الدین بن احمد شاه

چون قایم مقام پدر شد خود را احمد شاه مخاطب ساخته همگی
 ۲۰ همت بر تمهید قواعد معدلت و تشدید مبانی نصفت مصروف گردانید -
 در سال هشت صد و سی و نه نصیر خان ضابط آسیر و برهانپور بمیان
 ولایت دکن آمده پاره از پرگنات را تاخت و تاراج نمود - احمد شاه خلیف

حسن را که ملک النجّار خطاب داشت بدفع وی نامزد ساخت - بعد از تلاقی فریقین نصیر خان گریخته ملک النجّار تا آسیر رفته پاره از ولایت او را در عوض قاخته مراجعت نمود - و پس ازین خدمت او را بتسخیر حصار سگر که از معظّمات قلاع سواحل دریا بار است فرستاد - و ملک النجّار ابتداء حصارى را کشود که راجه آن حصار سرکه نام داشت - و سرکه را خواست که بقتل رساند - او گفت که از کشتن من منفعتى بشما عاید نخواهد شد - اما صعوبت این راه و بسیاری جنگل بر همه کس واضح و ظاهر است - اگر بنده را زنده دارید لشکر را براهی برم که خاری بر دامن سواری نشتیفند - و ملک النجّار اعتماد بر قول او کرده طلیعه سپاه و دلیل راه ساخت - و دلیل گمراه راهی را سر کرد که دیو از ملاحظه آن آشفته شدی تا بموضع رسیدند که سه طرف آن کوه و جنگل بود و یک طرف جوی آب عمیقی که بجنگل می پیوست - و در آن جنگل نیم شبی قرب چهل هزار پیاده فروریختند - و خلف حسن را با جمعی از اهل اسلام بقتل رسانیدند - و زوای دکن که عداوت غربا را همیشه در خاطر مخمر میساختند این واقعه را بصورت قبیح بعرض سلطان رسانیده فرمان بقتل آن جماعت حاصل کردند - هرآینه راجه رستم که بنظام الملک ملقب بود و سالار حمزه که شیر الملک خطاب داشت بدین امر مامور گشته قرب سه هزار کس را بقتل آوردند که از آن جمله هزار و دو بیست سید مصحیح النسب بودند - و در اندک روزی نظام الملک و شیر الملک بعلت برص مبتلا شده بداز البوار منزل گزیدند - گویند که سلطان علاء الدین خود خطبه خواندی - و خوبشتر را باین القاب ستودی که السلطان العالم العلیم الکریم الرؤف علی عباد الله الغنی علاء الدنیا و الدین احمد شاه بن احمد شاه الولی الیهمنی - چون خبر قتل سادات بدو رسید بغایت متالم و ملول گردید - ۶۳

روزی که سلطان در مدح خود این فکرة بیان می نمود شخصی برخاست و گفت - *والله انك الكذاب ولست بعادل ولا حلیم ولا کریم تقتل الذریة الطاهرة و تقتلهم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین* - و سلطان از گفتار او خجل شده در فور از مسجد بخانه رفت - و اصلاً متعرفی وی نگشت - و پس از چند روز بیمار گشته همایون خانرا که ارشد و اسن اولاد بود بساطنت وصیت فرموده در هشتصد و شصت و دو روزی بعالم آخوت آورد - مدت حکومتش بیست و سه سال و نه ماه و بیست و دو روز بوده *

همایون شاه

اگرچه بکمال تهور و مردانگی موصوف و بفصاحت بیان و طلاقت لسان معروف بود لیک در آزار مردمان بی باک و در تادیب مجرمان سفاک میزیست - چنانچه مظلومی این رباعی در حق وی گفته *

* شعر *

ای ظالم از آه دل شب خیز بتوس
وز عمل بد نفس شرانگیز بتوس
مردگان بخون غرقه مظلوم به بین
زان خفج را آبدار خونریز بتوس

۱۵

و بتدریج کارش بجائی انجامید که دست تعدی بعیال و فرزندان مردم نراز میکرد - و میفرمود که عروس را از میانه راه گرفته بحوم سرای وی می بردند - و پس از ازاله بکارت بخانه شوهر می فرستادند - و امرا بنوعی ۲۰ از مذهب بودند که هرگاه بسلام میرفتند فرزندان را وصیت نموده قدم در راه می نهادند - و چون گاهی اهل حرم را نیز لا عن شیء بقتل میبرسانید هرآینه خدمتکاران با یکدیگر اتفاق کرده در وقتی که باستراحت مشغول

بود کفیز حبشی بیگ چوب کارش را با خر رسانید - و نظیری شاعر این قطعه
در تاریخ فوت او بگفت *

* قطعه *

همایون شاه مرد و دور خوش گشت
تعالی الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش
هم از ذوق جهان آرید بیرون

مدت ایالتش سه سال و شش ماه و پنج روز بوده - پس از فوت وی امرای
در سال هشتصد و شصت و پنج پسرش

نظام شاه

- ۱۰ را که هشت ساله بود بسطنت بر داشتند - و در این وقت کفار تلنگ و اودیسه فرصت یافته بقصد نهب و غارت ولایت در حرکت آمده - و اهل دکن در خدمت نظام شاه بجنگ بیرون آمده مسلمانان ظفر یافتند - و چون سلطان محمود خلجی خبر یافت که حکومت دکن بطفلی قرار گرفته با جنود موفور متوجه آن صوبه گردید - و امرای دکن نیز از همه جا سپاهی درهم کشیده وی را استقبال نمودند - و بعد از تلاقی فریقین لشکر مالوه شکست یافته مردم دکن بتاراج مشغول شدند - و سلطان محمود که با فوج خود در گوشه پای ثبات افشوده بود بر دکنیان حمله برده مظفر گردید - و سکندر خان نامی نظام شاه را از آن معرکه بر آورده بشهر بیدر رسانید - و سلطان محمود از عقب آمده وی را محاصره فرمود - و دکنیان
- ۲۰ از حاکم گجرات مدد طلبیده سلطان محمود گجراتی بنفس خود بجانب دکن روان گردید - و سلطان محمود از آمدن او خبر یافته رایت مراجعت

بجای ولایت خود بر افراخت و کورت دیگر بدکن در آمده بی آنکه
کاری از پیش برد معارفت نمود - و پس ازین قضایا در هشتصد
و شصت و هفت نظام شاه فوت شده برادرش

ماکمل شاه

- بجای وی پادشاه گردیده بسطان احمد لشکری ملقب گشت
و وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی که بخواجه جهان مشهور بود
گرفت - و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمد - و ملک احمد
و ملک فایب و دریا خان بن علاءالدین که غلامان سلطان بودند بسعی
خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع چونیر
۱۰ ممتاز گردید - و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاریل بدو
تعلق گرفت - در خلال احوال راجه اودیسه پامی از حد خود فراتر نهاده
منعروض ولایت دکن گردید - و سلطان محمد دفع او را پیش نهاد همت
ساخته بجانب او روان گشت - و در کنار آب راج مهندری تلافی فریقین
دست داده هر دو لشکر بر دو طرف آب فرود آمدند - و چون در آن وقت
۱۵ هنگام کثرت آب بود و عبور از آن باسانی میسر نبود بعد از چند روز راجه
اودیسه جمعی از مردم خود را بضبط قلعه کنار آب تعیین کرده خود
بدیگر ولایت رفت - و سلطان محمد بسعی موفور از آب گذشته قلعه را
محاصره نمود - و چون دانست که کمند استعدادش بشرفات برج مقصود
نمی پیوندد هرآینه به پیشکشی قناعت کرده بجانب تلنگانه در حرکت
۲۰ آمد - و تا اقصی آن ولایت رفته شهرستان ابدان بسیاری از سگان آن ولایت
را ویران ساخت - و بمنجذیق فرو و جهاد بتخانهای ایشان را خراب گردانیده
۲۲ غنیمت بسیار و مال بنیسمار بدست آورد - و درین سفر مرتبه خواجه جهان

از جمیع مقربان در گذشته محسود همگنان گشت - و اقربان بواسطه بی
 اختیاری خود و اعتبار او همیشه در صد استیصال وی می بودند - تا در
 آخر شخصی را نزد مهرداد او فرستاده بمال بسیار او را فریفته ساختند -
 و کاندی را بمهر او رسانیده بعد ازان کتابتی از زبان خواجه جهان بحاکم
 اودیسه در قلم آوردند - بدین مضمون که هرگاه لشکر شما بمیان ولایت^۵
 آید من نیز از طرفی برآمده بدیشان ملحق خواهم گردید - و بلدنی
 توجهی ولایت دکن در حیطة تصرف خواهد آمد - لیکن بشرطی که بعد
 از تسخیر ولایت باالسویه قسمت شود - و چون این کتابت را بنظر سلطان
 در آوردند سلطان مضطر و سراسیمه گشته کس بطلب خواجه فرستاد -
 نزدیکان و اعیان خواجه که بر سبب طلب اطلاع داشتند خواجه را از رفتن^{۱۰}
 منع نمودند - چه ده هزار سوار دران وقت بر درگاه خواجه حاضر بود -
 خواجه در جواب گفت که سالهای دراز بدولت این سلسله فراغت کرده ام
 و هیچگونه تقصیری از من بوجود نیامده - بمجرد تهمتی که کرده باشند
 خود را به بیوفائی منسوب گردانیدن و حق ولی نعمت ضایع ساختن از
 خود دور مینماید - و یقین است که دروغ را فروغی نخواهد بود - و من^{۱۵}
 سیاست را به از حرام نمکی میدانم - و همانساعت تنها بدرگاه پادشاه
 رفت - چون سلطان از مهر و خط پرسید گفت مهر از منست اما خط
 از من نیست - و سلطان بی آنکه دیگر حرفی پرسد حکم بقتلش فرمود -
 خواجه گفت قتل من موجب خرابی ملک خواهد شد - و الا کار من
 که بغایت پیری رسیده ام سهل است - سلطان از کمال کوره اندیشی بسخن^{۲۰}
 او گوش ناکرده فرمود که آن پیر عاقل فاضل را بدرجه شهادت رسانیدند -
 و بعد از قتل خواجه در اندک زمانی امر را بت مخالفت بر افراشته
 هر کس در هر جا که بود دم از انا و لا غیري زد - و سلطان نیز زیاده بر سه^{۲۳}

ماده - هفت نیاخته فوت گشت *

* شعر *

که در زمانه بی اعتبار طرح ستم

خیال بست که خود عبرت زمانه نه شد

زمان سلطنتش نوزده سال و چهار و نیم ماه بوده *

سلطان محمود

۵

چون سلطان محمد بجهان سرمد انتقال نمود پسرش سلطان محمود بر معارج سلطنت صعود فرمود - و از غایت جوانی و هوای نفسانی استیغای لذات را بر مصالح جهانبنایی مقدم داشت - و والده اش باتفاق نظام الملک و عماد الملک بسرانجام امور ملک و مال می پرداخت -

۱۰ دلاور خان که یکی از غلامان سلطان بود از روی حسد بعرض رسانید که هرگاه نظام الملک و عماد الملک باستصواب رای خود مهمات را تمسکیت میدادند باشند عنقریب مستقل گشته زمام امور مملکت را از کف اختیار تو چون مو از خمیر بیرون خواهند آورد - بعد از آن افسوس و انسوس فایده نخواهد بخشید - و این سخن در ضمیر سلطان بی تدبیر جایگیر گشته قصد قتل ایشان گردید - و در روزی که آن دو امیر آمده در خلوت سخنی بعرض والده سلطان میرسازیدند دلاور خان با یک کس دیگر بفرموده سلطان از عقب ایشان در آمده بر هر یک زخمی رسانیدند - و ایشان نیز شمشیرها کشیده شر دلاور خان را از خود دفع نمودند - و در فور خود را با سپاه رسانیده بمنزل خود آمدند - و ملک برید را که حاکم شهر بود از حقیقت آگاه ساخته

۲۰ گفتند که سلطان قصد تو نیز دارد - محافظت خود نمایی - و با خیال وحشم بجانب اقطاع خود در حرکت آمدند - و بعضی گفته اند که چون

۲۲ سلطان بسخن از باب غرض ملک نایب پدر نظام الملک را بقتل رسانید

ملک احمد نظام الملک از اطاعت سر باز زد - بهر تقدیر چون سلطان محمود بحکرات ناستوده اقدام نمود هر یک از امرا که در قطری از اقطار دکن بودند دم استقلال و استبداد زده قدم از دایره اطاعت بیرون نهادند - و ولایت دکن را با یکدیگر قسمت نموده خواطر از فکر اوامر و نواهی برداختند چنانچه اسمعیل عادلخان ولد ملک یوسف ترک در ولایت بیجاپور و گلبرگه و مرج^۵ و کلیان و کلهر و دیگر محال که در تصرف داشت رایت انا و لا غیره بر افراشت - و سلطان قلی قطب الملک که از ترانمه همدان بود و در عهد سلطنت سلطان محمود بر معارج امارت و سروری صعود نموده بود تمام ولایت قلیخانه را بحوزه تصرف خویش آورده از مرتبه فرمانبرداری برتبه فرمان فرمائی رسید - و دریا خان عماد الملک بن ملک عماد الدین که^{۱۰} حاکم برار بود آن ولایت را بحیطه ضبط کشید - و ملک احمد نظام الملک بحری که بر ولایت جونپور و کون و دولت آباد و آسیر و پرتور و بیر حکومت داشت شعار سلطنت اظهار کرده دیگری را گردن نهاد - و زعم بعضی آنست که ملک احمد برادر سلطان محمود بود - چه وقت ولادت سلطان محمد والده اش را بواسطه احکام نجوم با دیگر وجوه^{۱۵} بملک نایب سپرده بود - و احمد در حجر تربیت ملک نایب نشو و نما یافته - بعد از آن مردم او را بملک نایب نسبت دادند - و برخی گفته اند که سلطان والده احمد را که آبستن بود ندانسته بملک نایب بخشید و احمد در منزل وی بوجود آمده بپسری ملک نایب مشهور گشت - والله تعالی اعلم بحقایق الامور - و ایضا خواجه جهان که از^{۲۰} تربیت یافتگان خواجه جهان بود در پرندة رایت استقلال بر افراشت - و ملک قاسم ترک که مسند حکومت شهر بوجودش آرایش داشت تمام خزاین و دغاین و فیل و سایر اسباب سلطنت را بنصرف خویش آورده^{۲۳}

هفت اقلیم

سلطان محمود را بفشستن گوشه انزوا تکلیف فرمود - و بقدر حاجت لباس و طعام جهت او مقرر ساخت - و مدت سی و هفت سال اسم سلطنت بر او مرسوم بوده در نبرد و بیست و چهار نقد عمر را بمقمر اجل در باخت - و بعد از سلطان محمود سلطنت بهمنی سپری شده ملک دکن بدیگران منتقل گردید - و ملک برید جهت محافظت خود پسر سلطان محمود

سلطان احمد

را دو سال و یکماه دست افراز سلطنت ساخت - و چون او نماز

علاءالدین محمود

۱۰ ولد او را باسم سلطنت نامزد ساخت - و پس از چندگاه بعزاش پرداخته برادرش

ولی الله

را خلعت حکومت پوشانید - و چون برید بن برید بر و ساد کاهرانی تکیه زد ری را مسموم ساخته برادرش

کلیم الله

۱۵

را دست نشین خود گردانید - و بعد از فوت او بالکلیه نام سلطنت از آن دودمان محو گردید - و پس از آن امر مدتی با یکدیگر در مقام مصادقت و موافقت بودند تا آخر بانوای مفسدان میان اسمعیل عادل خان و ملک احمد نظام الملک منازعت روی نمود - و روز بروز عداوت سمت ۲۰ تزايد و تضاعف می یافت - تا باراد و اعقاب سرایت کرد چنانچه متون ۲۱ کتب تواریخ دکن مشحون بآنست - بالجمله بعد از آنکه ملک احمد نظام

الملك مدت نوزده سال و بقولی درازده سال علی اختلاف الاقوال بر سریر جاه و جلال حکومت نمود داعی حق را اجابت نموده از جهان فانی بمملکت جاودانی انتقال نمود - و پس از فوت وی سران سپاه

برهان نظام الملك

- ۵ را که هفت ساله بود بحکومت برداشته کمر موافقت و متابعتش بر میان بستند - و عزیز الملك که یکی از ملازمان درگاه بود استیلا یافته رتق و فتق امور جمهور را بقبضه اقتدار خویش آورد - چنانچه بعضی امرا از حرکات ناهموار او دلنگ شده بیدار رفتند - و عماد الملك را ترغیب و تعویص نموده بر سر عزیز الملك آوردند - و چند مرتبه میان ایشان قتال و جدال روی داده اکثر اوقات ظفر عماد الملك را بود - کت اخیر عزیز الملك فایق آمده عماد الملك بیدار گریخت - و در آنجا نیز توقف ناکرده پناه بحاکم گجرات برد - و چون استقلال عزیز الملك از حد در گذشت در پای قلعه انور امرا و سران سپاه بموجب اشاره برهان نظام الملك چشم جهان بینش را بمیل نکبت پیروز ساختند - و با آنکه در آنوقت برهان ۱۵ نظام الملك زیاده از درازده سال نداشت دیگر هیچ کس را در امور وکالت و تنظیم مهام سلطنت مدخل نداد - تا وقتی که شاه طاهر بملازمتش رسیده متکفل امور وکالت گردید و مرتبه اش بجائی انجامید که برهان نظام الملك بگفته او دست از متابعت مذهب اهل سنت و جماعت که روش ابا و اجدادش بود باز کشیده مذهب امامیه را ۲۰ اختیار نمود - در خلال احوال سلطان بهادر گجراتی بسعی عماد الملك براری با جنود موفور بدکن در آمده قلعه دولت آباد را محاصره نمود - ۲۲

و برهان نظام الملک با ملک برید نطایق معارضه و مدافعه بر کمر و میان
 محکم و استوار کرده از مقام خود پیش آمدند - و سلطان بهادر بعد ازین
 خبر دست از معاصره داشته رایست عزیمت بجانب ولایت بیدر برافراشت
 و درین مابین ملک برید خود را بر مقدمه سپاه سلطان بهادر زده دست
 بردی سره نمود - و سلطان بهادر از لشکر دکن اعتباری گرفته آخر مهم
 بمصالحه قرار گرفت - بعد از آن بوساطت شاه طاهر در حوالی برهانپور
 میان سلطان بهادر و برهان نظام الملک ملاقات واقع شده سلطان بهادر
 نظام الملک را بچنر و آفتابگیر و خطاب نظام شاهي ممتاز گردانید -
 و ابراهیم عادل خان چون برین قضیه آنها یافت و استعداد سلطنت خود را
 ۱۰ زیاده از همگنان و اقران میدید چنر و آفتابگیر جهت خود ترتیب داده
 صیت عادلشاهی را در بسیط مملکت انداخت - و در حین مرض برهان
 نظام شاه میان پسران وی میران عبد القادر و میران شاه حسین مخالفت
 روی داده اکثری از دکنیان مایل بسلطنت عبد القادر بودند و تمام غریبان
 با قلیلی از دکنیان بسلطنت میران شاه حسین اتفاق داشتند - و در روز
 ۱۵ فوت برهان نظام شاه برادران هر یک با توابع خویش مسلح گردیدند -
 عبد القادر پیشتر از قلعه احمدنکر بیرون رفته در کاله چبوتره بایستاد - و شاه
 حسین متعاقب وی بر آمده در کنار خندق متوقف گشت - و فی
 الحقیقت قلعه بتصرف وی در آمد - و از سپاه و غیره هرکه متوجه قلعه
 میشدند بالضرورة بمیران شاه حسین می پیوستند - تا موافقان شاه حسین
 ۲۰ باضعاف از متابعان میران عبد القادر بیشتر شدند - و والده میران شاه
 حسین که عاقله روزگار دیده بود در آن قضیه مساعی جمیله بتقدیم رسانیده
 اکثر امرا را بزر فریفته گردانید - گویند راکهای آب که باصطلاح هند پگال
 ۲۳ گویند پر زر ساخته از قلعه بیرون میفرستاد - و عبد القادر کومب نولت

خود را در هبوط دیده با معدودی نزد عماد الملک بجوار رفت و از آنجا پناه به عادل شاه برده تا آخر ایام حیات در بیجاپور بسر برد - مدت سلطنت برهان نظام شاه بقول اصح پنجاه و پنج سال بوده *

شاه حسین نظام شاه

- چون مسند نظام شاهي بوجود شاه حسين نظام شاه زینت پذیرفت ۵
ابتداء قلعه انور که در آخر ایام سلطنت برهان نظام شاه از دست بیرون رفته بود بقوت بازوی شجاعت تسخیر نمود - در خلال احوال شاه حیدر بن برهان نظام شاه بهوای سلطنت از اردوی شاه حسین نظام شاه گریخته بمخدوم خواجه جهان که داماد وی میشد پناه برد - و شاه حسین سپاه گران بر سر خواجه جهان کشیده بعد از محاربه حصار پرند ۱۰
را که از معظمت حصون و قلاع ممالک دکن است از تصرف خواجه جهان بیرون آورد - و از آن تاریخ آن حصار با لواحق و توابع که ولایت بسید عریضت بحوزه دیوان نظام شاهي قرار گرفت - درین اثنا ابراهیم عادل شاه رخت هستی بباد فنا داده اسم حکومت بر علی عادل شاه که بادشاهی بود در کمال درویشی و بی تعلقی صادق گردید - و همچنین ۱۵
چمشید قطب الملک بزخم کارد یکی از احاد الناس در گذشته ابراهیم قطب شاه را که نزد راجا والی بیجانگرمی بود طلب داشته بر سریر قطب شاهي نشانیدند - بعد ازین قضایا سلاطین دکن از تسلط و فیروز مندی شاه حسین نظام شاه اندیشناک شده در مخالفت وی با راجا ابواب موافقت را مفتوح ساخته مبنای مصادقت را بعهود موثیق موکد ۲۰
گردانیدند - و در کورت با جلود موفق بر ولایت حسین نظام شاه در آمدند -
و نظام شاه مصلحت در مقابله و مقاتله آن سپاه گران ندیده بطرفی ۲۲